



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

به طور خلاصه بحث تربیت اجتماعی را به معنای ساحتی آن مورد بررسی قرار دادیم و بیان شد که تربیت اجتماعی به معنای ساحتی آن، یعنی اینکه دیگران را اجتماعی بار بیاوریم و ضوابط و قواعد اجتماعی اسلام را تثبیت کرده و ترویج بدهیم و دیگران را بر اساس این ضوابط و قواعد پرورش دهیم؛ یعنی گاهی کسی را در حوزه اعتقادات یا در حوزه اخلاقیات یا عبادات تربیت می‌کنیم و یک ساحت هم تربیت دیگران در حوزه ضوابط و قواعد و مقررات اجتماعی است که شناخت آن‌ها را افزایش می‌دهیم تا این قوانین و مقررات را بدانند و هم اینکه به آن‌ها عمل کنند. با توجه به این معنای ساحتی از دو زاویه می‌توانیم بگوییم انسان‌ها مکلف به این هستند که تربیت اجتماعی را دنبال کرده و قیام به تربیت اجتماعی کنند. با دو نوع دلیل:

۱- قواعد عامه‌ای که دال بر الزامی و رجحانی بودن تربیت هستند

یک بخش و گروه از ادله، ادله عامه و عناوین و قواعد عامه‌ای بود که فرد را به نحو الزام یا به نحو رجحان مکلف به ترویج این قواعد و تربیت افراد بر اساس اسلام می‌کند نه عمل به آن‌ها، این نوع از منظر قواعد و ضوابط عامه می‌باشد و آنچه از قواعد گذشته در حوزه آموزشی می‌توانیم به دست بیاوریم این است که:

نتیجه اول: آموزش احکام مورد ابتلا واجب است

آموزش احکام و مقررات اجتماعی اسلام در مواردی که مورد ابتلای شخص باشد از باب ارشاد جاهل می‌شود و واجب است؛ یعنی آموزش احکام اجتماعی اسلامی، طبق قاعده ارشاد و طبق قواعد کلی که تاکنون گفته شد، از باب ارشاد جاهل واجب است؛ یعنی همان‌طور که اگر کسی احکام نماز و روزه را نمی‌داند ولی مورد ابتلای آن هست، بر عالم و دیگران لازم است که او را ارشاد کنند و به او یاد بدهند، همین قاعده در احکام اجتماعی اسلام هم جاری است چون یک بخش قاعده ارشاد جاهل و قواعد دیگری که داشتیم مربوط به آگاهی بخشی و تعلیم است.



نتیجه دوم: وظیفه ارشاد در سه بخش، آگاهی دادن و زمینه‌سازی و منع از نواهی

نتیجه دوم قواعد در احکام الزامی مورد ابتلای اشخاص در حوزه قواعد و مسائل اجتماعی است اگر فرد می‌داند ولی عمل نمی‌کند یا زمینه عمل ندارد در اینجا هم از باب امر به معروف و نهی از منکر و از باب قواعد عامه‌ای که ذکر شد، لازم است که دیگران او را ترغیب و وادار به انجام تکالیف اجتماعی کنند؛ یعنی مجموعه تکالیف اجتماعی که در اجتماعات اسلام است و الزامی و مورد ابتلا است اولاً مکلف باید ارشاد کند و یاد بدهد، ثانیاً باید زمینه عمل دیگری را فراهم کند و اگر عمل را ترک می‌کند او را منع کند، این هم قاعده دوم است که جنبه تربیتی و بازدارندگی از تخلفات را دارد و بازداشتن افراد از تخلف در تکالیف واجب است. پس هم باید با جهل افراد نسبت به این تکالیف اجتماعی مبارزه کرد و آن‌ها را ارشاد کرد و هم باید با ترک و نافرمانی آن‌ها نسبت به این تکالیف اجتماعی الزامی مبارزه کرد که این هم از باب امر به معروف و نهی از منکر و قواعد عامه است. این مثل بقیه احکام است و امر جدیدی نیست. همان‌طور که در احکام عبادی و اخلاقی الزامی مورد ابتلا آگاهی دادن و تعلیم فرد از باب ارشاد لازم بود و منع از تخلف آن از باب امر به معروف و نهی از منکر لازم بود، در اینجا نیز لازم است.

نتیجه سوم: استحباب تمحید مقدمات طاعت

نتیجه سوم این است که در احکام الزامی مورد ابتلا اگر فرد نمی‌داند، باید آگاهی کنیم و برای اینکه او این عمل را انجام دهد، مناسب است که اقدامات تربیتی انجام دهیم تا در موقع خود عمل کند، این حالت سوم است که فرد جاهل است که بند اول می‌گفت باید ارشاد کنید فرد الآن تارک نیست، گرچه مورد ابتلای او هست و بعداً ترک می‌کند و لذا باید اقداماتی انجام داد که به موقع خود عامل به این تکلیف باشد. اینکه مورد ابتلا نیست و عالم است یا اگر عالم هم نیست الآن مورد ابتلای او نیست ولی اقدامات تربیتی چه آگاهی دادن و چه اقدامات دیگر تربیتی که الآن وجوب ارشاد یا وجوب امر به معروف ندارد می‌تواند او را عامل به تکلیف نماید. این بند شامل مواردی می‌شود که هم‌اکنون امر مبتلا به او نیست یا مکلف نیست یا وقت عمل ندارد که بند سوم می‌شود. در این موارد زمینه‌سازی چه علمی و چه تربیتی حکم آن علی‌القاعده استحباب است؛ این همان تمحید مقدمات طاعت است که امر مستحبی است و عناوین زیادی داشتیم که این مورد را شامل می‌شود ولی الزامی در این مورد نیست مگر در جایی که مطمئن باشد که انجام ندادن این تربیت یا این اقدام منجر به ترک عمل توسط آن شخص در موقع عمل می‌شود. اطمینان دارد که فرد این عمل



را به خاطر اینکه او الآن یادش نمی‌دهد، یا طوری تربیت نمی‌کند که او انجام دهد و در موقع عمل آن را ترک می‌کند؛ که این مورد را به طور مفصل بحث کردیم و بیش از ده قسم آن را ذکر کردیم. گفته شد که اگر حالت تسبیب باشد یعنی فردی موجب شد که دیگری عمل را ترک کند، در این صورت بعید نیست عمل آن فرد حرام باشد، اما اگر تسبیب نباشد، ظاهراً حرام نیست. در دو مورد گفته شد بعید نیست عمل واجب باشد؛ یعنی چیزی که الآن مورد ابتلا نیست ولی اگر الآن اقدام شود او در جای خود عمل می‌کند و اگر اقدام نشود احتمال دارد او نیز عمل نکند که این مورد واجب نیست بلکه مستحب است مگر در دو مورد:

۱- تکلیف از تکالیف مهمی است که شارع راضی به ترک آن‌ها نیست، مثلاً امری است که منجر به قتل یا فساد در زمین می‌شود و یا موجب ضربه‌های بزرگی به دین و اسلام می‌شود؛ یعنی اگر فرد در این موارد اجتماعی توجه نکند در آینده جامعه خرابی خواهد شد که نتیجه این غفلت جامعه اسلامی را بر هم می‌زند در این صورت واجب است و لو اینکه الآن مورد ابتلا نبوده و واجب نیست و یا اصلاً مکلف محسوب نمی‌شود.

۲- عرف در مواردی قائل به این باشد که ترک عمل شما تسبیب به عمل او است؛ مثلاً نسبت به پدر و مادر. در این دو صورت ممکن است واجب باشد و موارد دیگر مستحب است، این موارد قبلاً گفته شد که در اینجا نتیجه آن قواعد را تطبیق دادیم.

۳- مورد سوم غیر از موارد اول و دوم و مستحب است که ارشاد صورت گیرد و بر اساس قواعد اجتماعی تربیت کند مگر اینکه عدم تربیت منجر به ترک این اعمال در ظرف خودشان شود و این اعمال نیز مهم باشند و یا اینکه در نظر عرف عدم تربیت مسبب عمل مربی در آینده باشد در یکی از این دو حالت الزامی می‌شود وگرنه استحباب است.

در واقع سه بند موضوع از این قرار است که:

۱- در تکالیف اجتماعی مورد ابتلا و الزامی، ارشاد و تعلیم لازم است، البته تکالیف غیراجتماعی نیز چنین است.

۲- اگر فرد در مقام ترک تکالیف اجتماعی مورد ابتلا و الزامی است، بالفعل باید امر و نهی صورت گیرد.

۳- در غیر دو مورد ذکر شده که ارشاد تأثیراتی در آینده دارد، مستحب است که نسبت به رعایت کردن موازین اجتماعی اسلام اقدام شده و آگاهی و آموزش داده شود مگر اینکه یقین داشته باشد که ترک



این ارشاد و تعلیم موجب ترک عمل در آینده می‌شود و عرف قائل به سببیت شود و یا اینکه عرف هم قائل نباشد. ولی عمل امر مهمی است که شارع راضی به ترک آن نیست.

۴- در غیر احکام الزامی (در مستحبات و مکروهات) عمل تعلیمی و تربیتی مستحب است خصوصاً در جایی که مورد ابتلا است؛ یعنی فرد موضوع عمل است این از باب اعانه بر بر و ترویج خیر و یا امر به مستحبات است یعنی تعدادی از قواعد قبلی قواعد ترجیحی است که مستحبات و مکروهات را نیز شامل می‌شود.

این دسته‌بندی نتیجه قواعد عامه‌ای است که بیان شد، البته قواعد عامه و نتایجی که در تربیت اجتماعی ساحتی بیان کردیم، خاص تربیت اجتماعی نیست و در سایر ساحت‌ها نیز جاری است و لذا هیچ وجه ویژه‌ای در اینجا ندارند، منتهی اقتضاء قواعد عامه را در این ساحت بیان کردیم و اینکه از لحاظ قواعد فقهی و اصولی ورود نکردیم به خاطر این است که در مباحث سابق بحث از آن شده است.

این مقام اول در تربیت اجتماعی از نگاه ساحتی بود که اقتضاء قواعد عامه در این مورد بیان شد.

بررسی ادله خاصه در بحث تربیت اجتماعی

مقام دوم این است که آیا ادله خاصی در تربیت اجتماعی وجود دارد یا نه؟ اینجا چون استقراء ما تام نیست تا حدی تربیت اجتماعی با تربیت عبادی فرق می‌کند. در تربیت عبادی شارع ادله خاصی داشت و وارد جزئیات نیز شده بود، مثلاً نماز را یاد دهید و... یعنی تفصیلی در آیات و روایات در تربیت عبادی وجود داشت. در تربیت اجتماعی در مقام دوم که بحث از ادله خاصه است، بررسی می‌شود که آیا چنین ادله‌ای وجود دارد یا نه؟ شاید شارع در این مورد مانند تربیت عبادی وارد نشده باشد، یعنی فقط به قواعد عامه اکتفا کرده باشد و در روش‌ها نیز به بهترین روش‌ها در تعلیم و تعلم که در تجربه و دانش بشر وجود دارد، ارجاع داده باشد؛ یعنی در مقام روش‌ها و کیفیت، احاله به عقل بشر شده باشد و فقه دارای دید کلی است و طبق قواعد کلی راهنمایی کرده است در عین حال با اینکه ادله خاصه گسترده نمی‌باشند و بیشتر قواعد عامه تعیین تکلیف می‌کنند، می‌توان نمونه‌هایی مرتبط با بحث را پیدا کرد.

۲- بررسی عنوان ذات‌البین به عنوان دلیل خاص

یک نمونه اصلاح ذات‌البین است که دارای ادله در قرآن و روایات و نهج‌البلاغه است و در حقیقت این حکم اجتماعی اسلام حکمی تربیتی و اجتماعی است؛ یعنی حکم درجه‌دو است و جنبه تربیت در آن وجود دارد. این حکم



یک قاعده است. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات/۱۰) «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (انفال/۱) اصلاح ذات‌البین یک قاعده است، ولی در باب تربیت اجتماعی است و می‌گوید اصلاح ذات‌البین کنید، این اصلاح ذات‌البین را می‌شود معنای عام گرفت که دلیل آن آیه اول یا دوم سوره انفال است و همچنین در سوره حجرات بیان می‌کند: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ» که امر فردی است و قبل آن دارد که «وَ أَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (حجرات/۹) که این امر اصلاح گروهی است. این یک قاعده فقهی است که دو مصداق دارد؛ اصلاح ذات‌البین در روابط میان فردی و یکی هم اصلاح ذات‌البین در روابط میان گروهی و میان جمعی مسلمان‌ها است. این حکم اجتماعی اسلام از مقوله تربیت است، یعنی غیر از آنکه می‌گوید شما با هم خوب باشید، حکم فقهی و اخلاقی اسلام را می‌گوید که انسان‌های مسلمان باید بین خود این‌گونه باشند.

در تربیت اجتماعی گفتیم مقید به مفهوم خاص تربیت هستیم یعنی کاری که برای دیگران انجام می‌دهیم اصلاح ذات‌البین است و این حکم تربیت اجتماعی اسلام است نه حکم اجتماعی اسلام. مثل برادری «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که حکم اجتماعی اسلام، اخلاق اجتماعی و فقه اجتماعی است. ولی اینکه می‌گوید «أَصْلِحُوا» این فقه و حکم تربیت اجتماعی است؛ و می‌گوید دیگران را این‌گونه تربیت کنید. «أَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ»، «أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»، «وَ أَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» اصلاح جمعی و میان گروهی کنید، این اصلاح ذات‌البین است؛ که این مورد یک قاعده فقهی است که از مصادیق تربیت اجتماعی است. این قاعده دو مصداق دارد:

- یکی تربیت اصلاح ذات‌البین میان فردی است، در روابط فردی جامعه اسلامی؛
- مصداق دوم این قاعده اصلاح ذات‌البین است به صورت میان گروهی در آنجایی که جنبه‌های اجتماعی کلان دارد.

پس در اینجا دو قاعده داریم:

- یکی قاعده تربیت اصلاح ذات‌البین به عنوان یک قاعده تربیت اجتماعی، در روابط میان فردی؛ که امر مهمی است؛ و لذا «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء/۱۲۸) تربیتی نیست و مربوط به خود فرد است و می‌گوید اگر مصالحه کنید خوب است و «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»^۱ آن هم اصلاح ذات‌البین است که در خطبه نهج‌البلاغه آمده است؛ که صلاح مقصود از ذات‌البین این نیست که با هم خوب باشید، یعنی اصلاح ذات‌البین کنید که در وصیت امام حسن

^۱- وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۵.



و امام حسین است که «فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ»^۲ که فرمودند: «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ»^۳ که در واقع همان اصلاح بین دیگران مراد است، چند روایت دیگر هم داریم که به تکلیف اصلاح بین دیگران توصیه می‌کند.

پس این «اصلحو» به صورت یک قاعده عام و کلی است که روابط میان فردی را در برمی‌گیرد. هم در سوره حجرات آمده است که «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ» و هم در سوره انفال آمده است که «أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» این تکلیف خاص در تربیت اجتماعی است، یعنی فرض بر این است که روابط اجتماعی که اسلام می‌پسندد و تنظیم کرده است، لطمه می‌بیند. منتها این روابط اجتماعی در سطح خرد میان فردی است و لذا اینجا اسلام غیر از آن قواعد کلی، به صورت خاص در روابط اجتماعی یک قاعده دارد الا صدر سوره حجرات که تکلیف در آن عمومی است.

نکته اول: مراد از اصلاح، مطلق تقویت روابط است یا خیر؟

در اینجا چند مطلب وجود دارد؛ یکی اینکه این اصلاح که حداقل در این دو آیه مورد امر قرار گرفته است و بعضی روایات هم مؤکد بر آن است، مطلق تقویت روابط بین افراد است یا اینکه این اصلاح ناظر به آنجایی است که رابطه‌ای به هم خورده است، یعنی عداوت و کینه و قهر و دشمنی وجود دارد. سؤال این است که آیا اسلام دستور را به نحو مطلق داده است، یعنی می‌گوید رابطه را خوب کنید و لو اینکه رابطه فعلی بد نباشد، یعنی مراتب بالاتر و تقویت رابطه را هم شامل می‌شود؟ در مقابل عدم صلاح است که خیلی رابطه خوبی با هم ندارند، ولی به هر حال رابطه ضعیفی دارند. چون روابط انسان در یک سطح نیست، گاهی روابط خیلی صمیمی هستند و گاهی صمیمی نیستند و رابطه سردی هستند، گر چه قهر هم نیستند، آیا در اینجا هم می‌گوید اصلحو؟ یا اینکه معنای دوم مراد است و اصلحو در اینجا مقابل اختلافی است که منجر به قهر و کینه شده است؟ ظاهراً قدر متیقن آن معنای دوم باشد، آیات و روایاتی که بحث می‌کنیم ناظر به دومی است؛ یعنی جایی که پیوند قطع شده است که می‌گوید شما این پیوند را برقرار کن، به نظر می‌آید این اصلاح ذات‌البین معنای دوم را در بردارد اگر شک هم داشته باشیم، قدر متیقنش این است و بعید است شمول داشته باشد. این اصلاح مقابل فساد است نه مقابل عدم صلاح. این یک مطلب است که ظاهر آیات و خطباتی که در اصلاح ذات‌البین در روابط میان فردی و در روابط گروهی آمده است، اصلاح مقابل عدم صلاح نیست که تقویت روابط را در

^۲ - نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۴۲۱.

^۳ - همان.



بربگیرد بلکه این اصلاح مقابل فساد روابط است. «إِذَا فَسَدَتِ الْعَلَائِقُ بَيْنَ الشَّخْصِينَ يَا بَيْنَ فَتْنَيْنِ» که در این جا «یأمرُ الله سبحانه و تعالی بإصلاح بينهما» یعنی آن فساد را مبدل به صلاح کرده و آن قطع را مبدل به وصل کنیم. پس مراد از این اصلاح، اصلاح مقابل فساد است، نه مطلق اصلاح که روایت مزبور هم مؤید این معنا است

نکته دوم: حکم اصلاح مزبور وجوب است یا استحباب؟

مطلب دوم این است که آیا این تکلیف واجب است یا مستحب است؟ ممکن است بگوییم ظهور آیه و ادله در وجوب است «أَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ»، اگر اصلاح را به معنای اول مطلق گرفتیم، آن وقت قرینه می شود که واجب نیست. اینکه بگوییم خوب است روابط انسان‌ها را دائماً بهتر کنیم که اگر صلاح مقابل عدم صلاح بود و مطلق بود آن وقت قرینه می شد بر اینکه این امر، امر الزامی نیست و امر رجحانی است. چون قطع داریم که واجب نیست انسان دائماً تلاش کند تا روابط افراد بهتر شود. ولی چون گفتیم احتمال دوم ظاهر موضوع است، یعنی صلاح مقابل فساد است، یعنی دفع الفساد است و لذا بعید نیست که بگوییم ظهور وجوبش را باید بپذیریم؛ یعنی جایی که کسی می بیند بین افرادی کینه و عداوت است و فاصله است بعید نیست که بگوییم با شرایط عامه تکلیف وظیفه دارد که بینشان را اصلاح کند. مثل امر به معروف، منتها در حد مقدمات و استطاعت. پس در جایی که کسی مطلع شود و آن هم حالت قطع و گسیختن پیوند باشد، بعید نیست که بگوییم اصلاح ذات‌البین با موضوعی که توضیح داده شد واجب است.

نکته سوم: تقویت روابط مستحب است

مطلب سوم این است که اصلاح تقویتی روابط مستحب است در روایت سابق بیان شد که وقتی افراد فاصله دارند و لو اینکه قطع رابطه نیست و فسادی در کار نیست، بهتر است انسان تلاش کند که روابط آن‌ها را تقویت کند.

نکته چهارم: انصراف «بینکم» به مسلمانان

مطلب چهارم هم این است که اصلاح ذات‌البین با توجه به ادله‌ای که در اختیار داریم، حاکم بر روابط بین مسلمانان است و در میان کفار و غیر مسلمین چنین قاعده‌ای وجود ندارد؛ زیرا آیه می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ» پس بعید نیست که اختصاص به مسلمانان داشته باشد و لو اینکه این نوع تکالیف مشترک بین عالم و جاهل است و متعلقش «ببینکم» ممکن است عام باشد، ولی اینجا نوعی انصراف و ظهوری در مسلمانان دارد. اینکه می گوید چه کسی باید اقدام به این تکلیف کند این تکلیف عام است یعنی اگر کافری هم ببیند که دو مسلمان باهم رابطه خوبی ندارند باید اصلاح ذات‌البین کند و مکلف به این تکلیف است، منتها متعلق به این تکلیف ظهورش همان بینکم است.



«بَيْنَكُمْ» خطاب به مسلمان‌ها است، مخاطب این حکم اصلاح هم مسلمان‌ها هستند، منتها قید تکلیف مسلمان‌ها به حکم، با توجه به قاعده‌ای که طبق آن کفار مکلف به فروع هستند برداشته می‌شود، اما در متعلق حکم دلیلی نداریم که قاعده‌ای بیاید و قید را بردارد.

نکته پنجم: عمومیت تکالیف مذکور در آیات نسبت به مسلمانان و کفار

هر چه در قرآن فرموده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و «كَمْ»ها و خطاب‌هایی که به مسلمان‌ها آمده است، همه این موارد بر اساس قاعده عامه‌ای که در اینجا وجود دارد به کفار نیز تعلق می‌گیرد و کفار هم مکلف به این احکام می‌شوند و لذا این خطابات شرط تکلیف نیستند. به یک دلیل عام که همه این موارد را از شرط تکلیف می‌اندازد و وجه این خطابات یک وجه تربیتی و معانی بیانی می‌شود والا خطاب عام است و مشروط به اسلام نیست؛ اسلام شرط تکلیف نیست، بلوغ و عقل و قدرت شرایط عامه تکلیف هستند و همه تکالیف مال غیرمسلمان‌ها هم هست. در اینجا مراد از ظاهر «بَيْنَكُمْ» مسلمان‌ها است، ولی آن دلیل عام حاکم «بَيْنَكُمْ» را در بر نمی‌گیرد، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را در برمی‌گیرد، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» را هم از خاصیت شرط وجوب می‌اندازد، ولی «بَيْنَكُمْ» را از خاصیت قید مسلمان‌ها نمی‌گیرد هر چه در خطاب و آوردن حکم است با توجه به یک قاعده که در اینجا وجود دارد، همه را از شرط وجوب می‌اندازد ولی آن را که در متعلق حکم است، نمی‌گیرد؛ و لذا تکلیف به اصلاح ذات‌بین به‌عنوان یک عمل تربیتی اجتماعی مربوط به جایی است که مسلمان‌ها اختلاف داشته باشند که چه مسلمان و چه کافر همه مکلف به این هستند که آن را رفع کنند اما اگر بین غیرمسلمان باشد، این آیات آن را شامل نمی‌شود.